

**خاورمیانه در ۲۰۱۵: تأثیر** اسپانیا، جنگی بدون مجوز را علیه عراق آغاز  
روندهای منطقه‌ای بر کردند. مسئله حمله به عراق و بلافاصله  
برنامه‌ریزی استراتژیک آمریکا اعلان طرح ابتکاری جدید برای تسریع صلح

Judith Share Yaphe (ed.), *The Middle East in 2015: The Impact of Regional Trends on U.S. Strategic Planning*, W D.C., National Defense University, 2002, 237 pages. کشانده است. از آنجا که تحولات جهانی  
از آن دارد که حوزه خاورمیانه هم اکنون تنها نقطه استراتژیک جهان است که روابط  
قدرتهای بزرگ جهانی را به سردی و تنش

دکتر سید حسین سیف‌زاده امروز از آمریکایی شدن روابط بین الملل و  
استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران منطقه خاورمیانه حکایت دارد، بنابراین  
تلاش می شود در این نقد و بررسی ابتدا

حساسیت مسئله چگونگی برخورد محتوای کتاب خاورمیانه در ۲۰۱۵: تأثیر  
سازمان ملل با عراق به حدی شدید بود که روندهای منطقه‌ای بر برنامه‌ریزی  
آمریکا و انگلیس با پشتیبانی کم رفق استراتژیک آمریکایی گفتار اول مورد

بررسی قرار گیرد. سپس به ارزیابی، و تجزیه و تحلیل این گزارش پرداخته می‌شود.

## گفتار اول: خاورمیانه از منظر منافع منطقه‌ای آمریکا

مفاد کتاب «خاورمیانه در ۲۰۱۵»: تأثیر روندهای منطقه‌ای بر برنامه‌ریزی استراتژیک آمریکا، به سفارش شورای اطلاعات امنیتی آمریکا (Institute of Intelligence Council) هستی یافته است. با عنایت به وضعیت ویژه منطقه خاورمیانه، این شورا از مؤسسه مطالعات استراتژیک در دانشگاه دفاع ملی (Institute for National Strategic Studies) که نهادی نظامی است، درخواست کرد تا با مطالعه، پژوهش و برگزاری سمینارهای مناسب، چارچوبی مفهومی برای جهت‌گیری سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه ارائه دهد. نتیجه اقدامات آکادمیک در اوایل سال ۲۰۰۲، پس از عبور از فیلترهای امنیتی، با ویراستاری خانم جودیت یافه به زیور چاپ آراسته شد.

این کتاب از یک پیشگفتار، یک مقدمه کلی در خصوص خاورمیانه، هشت

فصل مطالعات موردی در خصوص کشورهای الجزایر، مراکش، مصر، اسرائیل، فلسطین، ایران، عراق و دیگر کشورهای حوزه خلیج فارس، یک فصل موضوعی در خصوص کنترل تسلیحات، یک فصل جامع اطلاعات و بالاخره یک فصل پیشگفتار در خصوص روابط اسرائیل و ترکیه تشکیل شده است. مفاد فصول فوق حاصل مدیریت ذهنی استراتژی پردازان آمریکایی برای آماده‌سازی خود با استفاده از نظریات متخصصین آمریکایی و حتی منطقه‌ای است. در پیشگفتار کتاب، دلمشغولی سیاست‌گذاران آمریکایی به وضوح بیان شده است. از دید صاحب‌نظران فوق، منطقه خاورمیانه در معرض انتقال قدرت طبیعی، انتخاباتی، انقلابی (ایران) و یا مهندسی شده از خازج (عراق، فلسطین) توسط آمریکا است. به لحاظ این تغییرات، نسلی جدید از رهبران در عرصه سیاسی خاورمیانه ظهور پیدا کرده‌اند. در نتیجه، لازم است تا سیاست خارجی آمریکا بنا به مفروضات ناشی از واقعیات تاریخی - جغرافیایی - فرهنگی امروزین خاورمیانه بازسازی شود. واقعیاتی که توجه این صاحب‌نظران را به خود جلب

کرده است، تنها به تغییر ملایم و یا خشونت بار رهبران سیاسی محدود نمی شود. آنان مدعی هستند که خاورمیانه آستان حوادثی است که از واقعیت‌های نامطلوب زیر ناشی می شود:

- تورم توأم با رکود ناشی از قیمت پرافت و خیز و راکد مانده نفت؛

- تغییر سریع جمعیت به لحاظ کاهش و افت نرخ مرگ و میر کودکان و بیماران؛

- بیکاری و بی ظرفیتی نظام‌های سیاسی در تولید موقعیتهای شغلی مورد نیاز نیروی متقاضی کار؛

- خطر تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی؛

- شکل‌گیری ائتلاف‌های جدید امنیتی؛

- مواد مخدر؛

- بنیادگرایی و تروریسم.

کلیه موارد فوق به طور بالقوه و بالفعل می تواند حاوی بی ثباتی منطقه ای و حتی جهانی باشد. بنابراین، طبیعی است آمریکا به عنوان تنها ابرقدرتی که دارای منزلت هژمونیک است، به کارگردانی تحولات منطقه علاقه مند باشد. برای

آشنایی با این تحولات و چگونگی کارگردانی مسایل، ویراستار کتاب ادعا می کند که محتوای کتاب در صدد پاسخگویی به چهار سؤال زیر است:

۱. «وضعیت این کشورها از لحاظ جمعیت شناختی، شرایط اقتصادی، دریافت تهدیدات و نیازهای امنیتی چه خواهد بود؟»

۲. «عوامل و جناح‌های تأثیر گذار بر تصمیمات حکومتی خاورمیانه کدامند؟»

۳. «اهمیت افکار عمومی، شرایط اقتصادی، یا تغییر در ائتلاف‌های استراتژیک چقدر است؟»

۴. «جهت‌گیری گرایش‌های کلیدی این منطقه استراتژیک کدام است؟»

در خصوص شناسایی گرایش‌های منطقه ای، چند تحول سیاسی و اقتصادی اندیشه شرکت کنندگان در کنفرانس و

آرایه کنندگان مقاله را به خود مشغول داشته

است. بعضی از این گرایش‌ها با گرایش‌های سیاست خارجی و ارزش‌های آمریکایی، هم سویی نشان می دهند، و گروهی از آنها در نقطه مقابل آن قرار می گیرند. به طور اجمالی می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. در زمینه سیاسی، خوش بینی

آمریکایی در مقابل سرنوشت‌گرایی خاورمیانه‌ای قرار دارد. در این خصوص، امکان راه حل‌جویی موجود در ذهنیت آمریکایی چندان مقبول نظر شکاکیت و سرنوشت‌گرایی خاورمیانه‌ای نیست. به نظر «ابراهیم کاردان» که از صاحب‌نظران مصری است، هیچیک از دو گرایش اسلام‌گرایی و ملی‌گرایی عربی و یا فارسی‌توان ایجاد تحول اساسی در خاورمیانه را ندارد. به

عکس، او مدعی است فرایند جهانی شدن تأثیر اساسی در منطقه خواهد داشت، هر چند که مردم منطقه از فرایند جهانی شدن بیم دارند و آن را توطئه آمریکایی-اسرائیلی می‌دانند. خطر انفجاری این گرایش‌های سیاسی در میان جوانان شهری که فاقد مهارت، پشتکار، و نیمه تحصیل کرده هستند، چشمگیر خواهد بود. این گروه بیشتر سیاسی شده و ذهنیت منسجم‌تر و رنجیده‌ای دارد. نهضت‌های اسلامی و یا ملی‌گرا احتمالاً می‌توانند از این نیرو به نفع خود استفاده کنند.

۲. از لحاظ اقتصادی، مبنای ضعیف علمی در خاورمیانه کشورهای منطقه را با ۹ چالش اساسی و غیرقابل حل رو به رو

می‌کند. این ۹ چالش به نظر «آلن ریچاردز» (Alan Richards)، از متخصصین مسایل اقتصادی خاورمیانه، عبارتند از: بازیابی رشد اقتصادی، ثابت نگه داشتن میزان جمعیت، تأمین شغل برای همه، کاهش فقر، حل مشکل شهرنشینی، تأمین آب، تأمین غذا، توقف تخریب محیط زیست و جذب پول برای سرمایه‌گذاری از دو حوزه داخلی و خارجی، و وابستگی به نفت.

ادعا می‌شود که مسئله آخر بیش از عوامل دیگر، این کشورهای رانت‌خوار را به صورت تابعی منفعل در عرصه مبادلات اقتصادی بین‌المللی درآورده است هر افت و خیزی در قیمت نفت بلافاصله تأثیر خود را بر این کشورها خواهد گذاشت. این درحالی است که اگر کشورهای خاورمیانه موفق شوند نرخ رشد جمعیت خود را در حد دور از انتظار ۲٫۷ درصد نگه دارند، هر ۲۶ سال یک‌بار جمعیت این کشورها دو برابر خواهد شد. با عنایت به بهبود وضعیت بهداشت و افت درصد مرگ و میر، این آمار بسیار خوش‌بینانه است. ایران با داشتن ۶۵ درصد جمعیت جوان زیر ۲۵ سال، نرخ بیکاری ۲۵ درصدی، و نرخ واقعی رشد ۲ درصدی، حتماً

در آینده درگیر مسایل اقتصادی بسیار خطرناکی خواهد شد.

به نظر ریچاردز، مشکلات مخاطره ساز بلندمدتی که خاورمیانه را تهدید می کند، عبارتند از: کم آبی، بی غذایی و افراط گرایی مذهبی. افراط گرایی مذهبی به صورت بنیاد گرایی در واقع هم معلول شرایط بد اقتصادی است، هم با ایدئولوژیک کردن جامعه عامل انحراف ساز در روند بازسازی ذهنی، علمی و مهارتی برای سامان بخشی مطلوب به شرایط است. بنیاد گرایی اسلامی، با شعارهای زیبای پاسخگویی، عدالت اجتماعی، استقرار قوانین شرع، و تأسیس دولتی به مقتضای عدالت اجتماعی و مبارزه علیه سلطه و علایق خارجی، موجب جذب نیروهای سرخورده اجتماعی به خود می شود. در چنین شرایطی است که افراط گرایی با ستیزه جویی به عنوان محملی برای مشروع سازی تروریسم و خشونت، تحت عنوان مقدس جهاد مطرح می شود. در این فضا است که احتمال بی ثباتی در منطقه و تغییرات اساسی بیش از پیش امکان ظهور می یابد. دولت های منطقه سعی دارند از سه طریق مدارا، سرکوب، و مهار با تهدیدات و

چالش های موجود برخورد کنند. اسرائیل هم بنا به مقتضیات گرایش های موجود در دنیای اسلام، تلاش دارد تا از سیاست های مشابه علیه مسلمانان داخلی و خارجی در منطقه استفاده کند. در حالی که اسرائیل نیازمند نیروی کار ارزان، انرژی و بازار منطقه است، در همان حال از گرایش های افراطی در منطقه بیم دارد.

برخلاف ایران و عراق که هم پر جمعیت و هم پرنفت هستند، دیگر کشورهای منطقه یا پر جمعیت و فقیر هستند، یا برعکس، کم جمعیت و ثروتمند. این وضعیت موازنه قوا در منطقه را به هم زده است. (شاید به همین لحاظ است که آمریکا و اسرائیل از گرایش های افراطی در این دو کشور بیش از دیگر مناطق خاورمیانه خوف دارند. در حالی که اکثریت قریب به اتفاق تروریست های فاجعه ۱۱ سپتامبر دارای تابعیت عربستان سعودی و بعضاً مورد حمایت امارات متحده عربی بودند، خطر افراط گرایی ایران و عراق بیشتر توجهات را به خود جلب کرده و هر دو کشور جزء محور شرارت قرار گرفته اند، و در راستای مهار آنان تلاش مجدانه ای به عمل می آید.)

این پیشگفتار نظری زمینه را برای مطالعه موردی کشورهای منطقه طی هشت فصل (۹-۲) فراهم می‌آورد:

فصل دوم به مسایل مربوط به الجزایر اختصاص یافته است. «هیورابرتز»، استاد دانشگاه ساسکس که از متخصصان امور الجزایر است، در این مقاله مدعی شده است که پس از بحران دهه ۱۹۹۰ الجزایر به نوعی انفعال و بی‌حرکتی (Immobilism) دچار شده است. به کلام او، سیاست الجزایر را گویا غباری از رکود مرگ بار دربر گرفته است که هیچ سمت و سویی را نشان نمی‌دهد. امید نمی‌رود که اصلاحات در این کشور آغاز شود و یا به بار بنشیند. هرگونه تغییری نمایشی است، و تلاش برای تحسول در این جامعه عقیم می‌ماند. با چنین اوضاعی چند سناریو ممکن است در الجزایر به ظهور بپیوندد:

۱. ارتش جهت ایجاد اصلاحات وارد عمل شود؛

۲. عرصه سیاسی برای حضور نیروهای جدید کمی باز شود؛

۳. قانون بر این کشور حاکم شود؛

۴. پوپولیسم دوباره رخ بنماید؛

۵. احیای هویت‌های قومی - فرقه‌ای موجب عقبگرد سیاسی شود.

در نتیجه‌گیری این فصل، پیش‌بینی نویسنده این است که چنان که نظم ملی پایداری در این کشور ایجاد نشود، به احتمال زیاد الجزایر دچار بحران سیاسی خواهد شد. «عزالدین لعیاجی»، دانشیار رشته سیاسی سنت جان و استاد حق‌التدریس دانشگاه نیویورک، در خصوص نقش سنت در حفظ پادشاهی مراکش قلم زده است. تلاش نویسنده این است که با مروری بر ماهیت تحولات دوران گذار در مراکش، گرایش‌های مختلفی را که ممکن است آینده این کشور را رقم زند، مورد بررسی قرار دهد و آثار آن را بر سیاست خارجی آمریکا تحلیل کند.

در وصف و تحلیل سیاسی اوضاع مراکش، لعیاجی مدعی است سیاست دموکراتیک ملک محمد در مقابله با پدرش، ملک حسن، مردم مراکش را نسبت به آینده سیاسی امیدوار ساخته است. بنابراین، امید به ثبات سیاسی در این کشور بسیار زیاد است. مواردی چند از جمله اصلاحات اقتصادی و اجتماعی در شکل‌گیری این امید نقش داشته است. مراکش از سال ۱۹۸۳ به

اصلاح زیربنایی در زمینه اقتصاد روی آورده است. البته، دولت نتوانسته است با جذب سرمایه و توریسم، ارتقاء تولید، و کاهش نیروی انسانی ساختار اقتصادی کشور را سالم سازی کند.

از لحاظ اجتماعی، رشد نه چندان تند (۱٫۸۹ درصد) جمعیت ۳۰ میلیونی مراکش فشار چندانی بر اوضاع اقتصادی این کشور وارد نمی کند، اما جوانی جمعیت خود می تواند تا حدی مخاطره ساز باشد. هم اکنون بیش از ۵۰ درصد مردم این کشور کمتر از ۳۰ سال دارند. مخاطره آمیزتر اینکه، این جمعیت جوان به طور فزاینده ای به لحاظ فقر به حاشیه رانده می شود. هم اکنون بیکاری در مرز خطر آفرین ۳۷٫۷ درصد است. بیش از ۳۰۰ هزار جمعیت فارغ التحصیل دانشگاهها بیکار هستند. فقر اقتصادی از سال ۱۹۹۱ موجب شده تا حدود ۲ میلیون نفر به فقرای این کشور افزوده شود. اما جای بسی خوش وقتی است که سیاست مداران در یافته اند برای رفع این بحران روز افزون باید دست به اقدام بزنند.

با توضیحات فوق، وضعیت مراکش در میان مدت چندان امیدوار کننده نیست.

متأسفانه مراکش فاقد منابع نهادی و مالی برای رفع این بحران است. جامعه هم نیازمند اصلاحات دموکراتیک است و هم اصلاحات اقتصادی، اما منابع موجود کشور تکافوی این نیازها را نمی کند. به ویژه آنکه، نقش سیاسی پادشاه غیر منتخب در نصب و عزل بسیاری از مقامات سیاسی کشور وضعیتی را به وجود آورده است که امید اصلاح را از بین می برد. آنان که با انتخابات عزل و نصب می شوند و پاسخگوی مردم هستند، اختیارات کافی ندارند، ولی پادشاه موروثی که اختیارات بسیار دارد، پاسخگو نیست. این وضعیت امیدوار کننده نیست. علاوه بر این مشکل نهادین، حضور مخالفین اسلامی موجب خدشه دار شدن هویت ملی می شود. به یمن سرکوب و حذف نیروهای چپ، اسلامی ها توانسته اند به عنوان یک جایگزین قوی سیاسی مطرح شوند. به لحاظ بحران هویتی که ممکن است از تقابل در گرایش وفاداریهای امتی و ملی به وجود آید، دولت ملک محمد دوم ممکن است به دو اقدام دست بزند: سرکوب، یا جذب اسلاميون.

سرکوب سیاسی موجب سیاسی شدن گروههایی از جوانان تحصیل کرده و کم

تحصیل کرده شهری تحت عنوان مذهب خواهد شد. البته با وضعیت موجود، جای امیدواری است که مذهبیبون چندان افراطی نیستند. اما اگر شرایط اجتماعی-اقتصادی باز هم راکد بماند، احتمال رادیکال شدن چالشگری اسلامی‌ها افزایش می‌یابد. بنابراین، اصلاحات به عنوان یک ضرورت در عرصه سیاسی مراکش مطرح است.

وضعیت اقتصادی مراکش در بلندمدت چندان امیدوارکننده نیست، هر چند این کشور هنوز تا مرز فاجعه فاصله بسیار دارد. متأسفانه وابستگی اقتصادی مراکش به اروپا وضعیت این کشور را بسیار آسیب‌پذیر کرده است. از لحاظ سیاسی چون جریان جهانی به سوی دموکراتیزه شدن جوامع پیش می‌رود، بعید نیست که فقدان ظرفیت‌سازی کشور زمینه‌ساز بحران سیاسی در آن کشور شود. البته نمی‌توان نقش ارتش را نادیده گرفت، هر چند که از زمان تلاش ناموفق ارتش برای کودتا علیه ملک حسن در سال ۱۹۷۰ و ۱۹۷۱ تا به حال، ارتش به شدت تحت نظارت رهبران سیاسی قرار گرفته است.

در سیاست خارجی، مراکش همواره

سیاست سیادت اعتدالی را در پیش گرفته است. نمی‌توان نقش ملک حسن را در عهده‌دار شدن ریاست کمیته بیت المقدس سازمان کنفرانس اسلامی نادیده گرفت. البته هنوز ملک محمد از آن جوهره سیاسی پدر خود برخوردار نیست. بنابراین، چنانکه سرنوشت فلسطین به نحو مطلوبی پیش نرود و اوضاع اقتصادی-سیاسی مراکش بهبود نیابد، به احتمال زیاد مراکش به عامل بی‌ثباتی منطقه مغرب تبدیل خواهد شد.

فصل چهارم را «مامون فندی»، استاد سیاسی مرکز خاورمیانه‌ای مطالعات استراتژیک دانشگاه دفاع ملی، به رشته تحریر درآورده است. فندی در مقاله خود به مطالعه و تحلیل گرایشهای داخلی و امنیتی مصر پرداخته است. در عرصه داخلی، تحلیل فندی این است که مصر با سه چالش امنیتی زیر روبه‌روست:

- رقابتی کردن اقتصاد در قبال فرایند جهانی شدن؛

- ظرفیت مهار چالشهای اسلامی؛

- غیرسیاسی کردن و تخصصی نمودن ارتش برای جلوگیری از کودتا.

از لحاظ اقتصادی، مصر از اوایل دهه



۱۹۹۰ توانسته است دستاوردهای چشمگیری در زمینه جمعیتی، تولید ناخالص داخلی، کاهش بیکاری، ثبات نرخ ارز، تورم، و ذخیره ارز خارجی داشته باشد. در واقع، «مصر توانسته از زمان اجرای برنامه اصلاحات گسترده در سال ۱۹۹۱، پیشرفتهای اقتصادی چشمگیری داشته باشد.» جذب سرمایه خارجی (و کمکهای آمریکا) نیز بر سرعت تحولات افزوده است. البته مسئله سطح آموزش نیروی کاری از مشکلات مانع آفرین در تحولات مصر به حساب می آید.

از لحاظ جمعیتی، بافت ترکیب نیروی انسانی امیدوار کننده نیست. به رغم سطح پایین بیکاری، نمی توان این مشکل را نادیده گرفت. به ویژه بیکاری فارغ التحصیلان و فقر می تواند شمشیر کند بنیاد گرایان را علیه ثبات کشور صیقل دهد. اگر چنین تحولی به وقوع بپیوندد، آنگاه مصر از درآمد توریسم نیز محروم خواهد شد. افزون شدن این مشکل بر مشکل تردید نسبت به توان اقتصادی مصر در بازپرداخت بدهیها، می تواند ثبات میان مدت اقتصاد مصر را نیز متزلزل کند. بی ثباتی اقتصادی و سیاسی مصر مطلوب

منافع آمریکا نیست. سابقه تاریخی اسلام گرایی عدالت جو که تاریخی بیش از دو قرن دارد می تواند زمینه ساز خطرات عمده داخلی و منطقه ای شود. برعکس، ثبات مصر می تواند عاملی مثبت در رام کردن افراط گرایی مصر و منطقه باشد. در سالهای پس از ۱۹۹۷، مصر توانسته است با توسل به سه عامل زیر اسلام گرایی افراطی را مهار کند:

- تداوم و پی گیری مستمر دولت در

مهار افراط گرایی؛

- افت حمایت عمومی از افراط گرایان

اسلامی؛

- اقدامات اصلاح طلبانه

رییس جمهوری.

متأسفانه تلاش دولت برای شخصی

کردن حکومت، به ویژه در مناطق جنوبی

چشم انداز آینده سیاسی مصر را دچار ابهام

کرده است. البته در عرصه نظامی، دولت

سعی کرد برخلاف دوران ناصر، ارتش را از

دخالت در امور سیاسی باز دارد. غیر نظامی

کردن عرصه سیاسی تا حد زیادی به آرام

شدن فضای کشور یاری رسانده است. حل

مشکل با اسرائیل به کاهش نظامی گری مصر

حتی در عرصه خارجی کمک کرده است. از سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۳ که مصر درگیر دخالت‌ها و مبارزات نظامی در یمن و علیه اسرائیل بود، به طور فزاینده‌ای حوزه نظامی خود را محدود کرده است. عقب‌نشینی از عرصه سیاسی موجب اعتماد مجدد مردم به این نهاد شده است. به رغم محدود شدن حضور نظامیان در عرصه سیاسی، باید به خاطر داشت که در مصر همچون هر کشور خاورمیانه‌ای، نقش وتوکننده نظامیان قابل توجه است. در واقع، آینده نظامی تحت تأثیر ائتلاف نیروهای کشوری- لشگری خواهد بود.

از لحاظ استراتژیک، موقعیت فرهنگی، منزلت جغرافیایی و جمعیت مکنی مصر، این کشور را به صورت بازیگری اجتناب‌ناپذیر در مناطقی چون خاورمیانه، شمال آفریقا و حتی دیگر مناطق این قاره در آورده است. به کلام نظری، گرچه مصر دارای قدرت سخت همچون منابع کافی و فناوری نیست، از لحاظ قدرت نرم همچون قوت فرهنگی، جایگاه ویژه‌ای را داراست. در این خصوص، مصر توانسته است جایگاه علمی- آموزشی مناسبی در هر دو حوزه

عرفی- مذهبی به دست آورد.

به لحاظ این ویژگیها، آمریکا علاقه مند به همکاری با مصر در زمینه‌های امنیتی است. هر دو کشور در این خصوص توانسته‌اند به توافقات چشمگیری از جمله در زمینه مسایل نظامی، مقابله با تروریسم، و روابط اعراب و اسرائیل برسند. با این حال، در مواردی همچون سودان، لیبی و یا عراق، آمریکا و مصر دارای نظرهای مختلفی هستند. موضوع دیگری که مصر را رنج می‌دهد، برتری نظامی اسرائیل در منطقه است. به رغم حل اختلافات مصر و اسرائیل، صلح بین این دو کشور را می‌توان «صلح سرد» نامید. اما تحلیلگران مشکل مصر را می‌فهمند. مصر این هم‌گرایی با اسرائیل را به قیمت انزوا در دنیای عرب به دست آورد. اقدام گرم مصر نسبت به اسرائیل بر انزوای آن کشور خواهد افزود.

در خصوص مقابله با تروریسم، اقدامات مصر «تحسین برانگیز» وصف شده است. در سال ۱۹۹۶، مصر حتی به شهروندان اسرائیل امید داد که با هرگونه اقدام تروریستی علیه شهروندان آن کشور مقابله خواهد کرد. هدف اساسی

حسنى مبارك اين است كه با اين اقدام خود  
تداعى معانى موجود بين اسلام و تروريسم را  
از ميان بردارد.

گرچه محافل امنيتى واشنگتن به  
عمق تعهدات، محذورات و مقدورات مصر  
واقف نيستند، تلاش حسنى مبارك در ايجاد  
چرخشى اساسى در حيات سياسى مصر  
قابل تقدير است. به يمن اين چرخش  
اساسى، مصر به طور فزاينده اى از  
راديكاليسم دور مى شود و در راستاى  
شكوفايى اقتصادى و عمل گرايى گام بر  
مى دارد. رسيدن به اين درجه از رشد و  
عمل گرايى خود نيازمند دست يابى به  
سطحى از پيشرفت نظرى و فرهنگى است.  
نمى توان از مصر انتظار داشت كه همسطح  
يك كشور پيشرفته به توليد و پرورش نهادين  
بخش كار آفرين دست يافته باشد. با كمى  
خشوع و خضوع علمى مى توان دستاورد  
مصر را نسبتاً چشمگير ارزيايى كرد.

در خصوص اسراييل، «كنت دلبيو  
استاين»، استاد مطالعات خاورميانه و  
اسراييل در دانشگاه امورى (Emory) قلم  
زده است. به نظر او، «اسراييل احتمالاً به  
عنوان قدرت نظامى و اقتصادى غير نفتى

ولى برتر خاورميانه باقى خواهد ماند.» در  
حال حاضر، اسراييل با درآمد سرانه ۱۷۰۰۰  
دلار به گزارش اكونوميست، به عنوان  
ششمين اميد اقتصادى آينده مردم دنيا  
درآمده است. در زمينه آموزشى، به يمن  
مهاجرت نيروهاى متخصص اسراييل توانسته  
است وارد عرصه صنايع و فناورى برتر شود.  
به لحاظ مهاجر فرستى و فقدان فضاى  
دموکراتيک براى بخشهاى بالنده و متفکر  
جامعه، برترى اسراييل نسبت به ديگر  
کشورها در اين زمينه نيز ادامه پيدا خواهد  
کرد. در نتيجه، در آينده هيچيك از  
کشورهاي منطقه توان تهديد اسراييل را  
نخواهند داشت. البته، طبيعى است كه  
نتيجه اين نخبه گرايى وضعيتى است كه  
شكاف بين فقير و غنى و نخبه و عامى در اين  
کشور زياد شود.

به رغم اين برترى هژمونيك، اسراييل  
نيز مشكلات داخلى خاص خود را دارد.  
تجربه دو دهه گذشته اسراييل نشان داده  
است كه فرهنگ و اقتصاد جنگى فرصت حل  
مشكلات داخلى را از اين كشور پيشتاز  
منطقه اى گرفته است. بسيارى از اين  
مشكلات براى اسراييل حياتى هستند. در

این خصوص، استاین به موارد زیر اشاره دارد: بیکاری، مشکلات حمل و نقل، حفظ محیط زیست، تأمین ذخایر آبی، حکم‌روایی، منازعات قومی، و نظام آموزشی. به علاوه این مسایل ابزاری، اسرائیل هنوز نتوانسته مشکل تقابل بین هویت اصالی فردیت (من بودن، برای من با هویت اکتسابی (ما بودن، برای ما) را حل کند.

همچنین مشکلات مذهبی، به علاوه مشکلات فرهنگی (سفاردیم- اشکنازیم) همراه با شکافهای قومی (عرب- اسرائیلی) وجود دارد. البته برخلاف همه کشورهای منطقه (به جز ایران)، عرب‌های اسرائیلی در عرصه سیاست بنیادگرایانه اسرائیل نقش دارند. عرب‌های اسرائیلی که ۲۰ درصد جمعیت و ۱۵ درصد نیروی رأی دهنده را تشکیل می‌دهند، در چند سال اخیر توانسته‌اند ۱۳ کرسی (۱۱ درصد) نمایندگی در کنست را از آن خود کنند. در سال ۱۹۹۹ (برخلاف همه کشورهای منطقه حتی ترکیه و ایران) یک عرب به عنوان مستشار دیوان کشور انتخاب شد، و دوشیره‌ای عرب عنوان دختر شایسته سال اخیر را از آن خود کرد. بروز مشکلات فوق‌تا

عوامل مهمی برای متغیر واسطه‌ای نظامی‌گرایی و نهایتاً متغیر وابسته وحدت ملی است. ماهیت مهاجران نیز خود بر مشکلات این کشور افزوده است. برخلاف کشورهای همچون غرب که مهاجرینی فنی-علمی-اقتصادی دارند، مهاجرین اسرائیلی عمدتاً قومی-مذهبی هستند. در نتیجه، کسانی که به اسرائیل مهاجرت کرده‌اند یا با نگرش ایدئولوژیک-رمانتیک کمر همت به این مهاجرت بسته‌اند، یا تحت فشار تعارض فشارهای محیطی مجبور به سفر شده‌اند. بنیادگرایی ستیزه‌جو و رمانتیسیم فرهنگی هر دو از گرایش ایدئولوژیک حکایت دارند. به لحاظ این بافت جمعیتی، اسرائیل عرصه تقویت بنیادگرایی مذهبی و قومی شده

است. چنانکه ترور رابین نشان داد، این فضای ایدئولوژیک زمینه را برای تقلیل ارزش مذاکره و ارتقای سطح برخورد فراهم کرده است. دولت برای کاهش فشار ناشی از بنیادگرایی ستیزه جو به نوعی رشوه دهی به این گروههای ایدئولوژیک اعم از رمانتیک و بنیادگرا روی آورده است. چنین رویکردی موجب آزدگی گروههای تحصیل کرده عرف گرا شده است. البته به نظر می رسد فرآیند عطش بنیادگرایی و تب حمایت از آن در اسرائیل کاهش یابد. ظهور حزب غیر مذهبی و عرفگرای شاس را در این راستا باید تفسیر کرد. این حزب در طی عمر کوتاه پنج ساله خود از ۱۹۹۸ توانسته است تعداد نمایندگان خود را از سطح ۴ کرسی به ۱۷ کرسی برساند. اما چون این حزب عمدتاً از سوی گروههای سفاردیم مورد حمایت است، اشکنازی ها را نگران کرده است. وجود انتفاضه و تهدید اعراب از تبدیل این شکافهای منفعل به شکاف فعال جلوگیری کرده است. به این لحاظ است که اسرائیل خود سعی دارد هر روز با ایجاد واقعیات جدید همچون تحریک اعراب به انتفاضه، زمینه را برای ایجاد وحدت ملی فراهم آورد.

در خصوص روابط با آمریکا، طبیعتاً اسرائیل توانسته است توجه ویژه و تبعیض آمیز آن کشور را به خود جلب کند. در آینده نیز همین روابط تبعیض آمیز تداوم خواهد یافت. این روابط ویژه موجب شد تا اسرائیل به آمریکا به عنوان یک میانجی ویژه مطلوب بنگردد. البته لازم به یادآوری است که سیاست خارجی اسرائیل به نحوی تنظیم شده است که این روابط ویژه به وجهی نیست که آمریکا بتواند حریم مورد نظر اسرائیل را خدشه دار کند. در واقع، نفوذ و منزلت اسرائیل در دنیای غرب به حدی عمیق و گسترده است که بعید نیست تا سال ۲۰۱۵ اسرائیل و آمریکا به نوعی اتحاد امنیتی در درون و یا بیرون ناتو برسند.

محمود مصلح، دانشیار علوم سیاسی و مطالعات منطقه ای خاورمیانه در دانشگاه لانگ آیلند، مقاله خود را در خصوص چگونگی تأسیس دولت فلسطین و حکومت دموکراتیک در این کشور نوشته است. این مقاله حول محور پنج سؤال زیر سامان یافته است:

۱. تغییرات سیاسی و اقتصادی کلیدی که احتمالاً در میان / بلندمدت در

عرصه فلسطین اتفاق خواهد افتاد، کدامند؟

۲. نتایج انتفاضه دوم چه خواهد بود؟

۳. بدون عرفات، وجهه ممیزه جهت گیری سیاسی فلسطین چگونه خواهد بود؟

۴. با روند افت و خیز توافق نامه اسلو، فلسطینی ها چگونه استراتژی مذاکره خود را تنظیم می کنند؟

۵. انتفاضه دوم چه تأثیری بر توزیع قدرت خواهد گذاشت؟

مصلح سپس به توصیف و توضیح ساختارهای اجتماعی و فرهنگی منطقه می پردازد. ضمن بیان ساختار خانواده پر جمعیت سنتی و نگرش منفی به سازش کاری در رابطه با اسرائیل، مصلح تأکید می کند که مسئله فلسطین برای همه گرایشهای مذهبی محلی جلوه مقدس دارد. به رغم این منزلت قدسی، او اذعان دارد که وابستگی اقتصاد فلسطین بر نگرش مردم منطقه تأثیر گذاشته است. مردم فلسطین، به ویژه غزه کاملاً می دانند که بسته شدن مرز اقتصادی سرزمین خود مختار آنها با اسرائیل، به شدت به زندگی معیشتی آنان لطمه خواهد زد. در این وضعیت، حکومت خود مختار فلسطینی مجبور می شود تا با کاهش دستمزدها زمینه را برای رشد اقتصاد ایجاد کند. این امر به نارضایتی نیروی کار دامن می زند. سومین مسئله، بروز شکاف فزاینده بین تولید سرانه ملی فلسطین و هم تایان اسرائیلی است. در مقابل رشد سرسام آور تولید سرانه ملی اسرائیل در حد ۱۷ هزار دلار، درآمد سرانه فلسطین به کمتر از ۱٫۱۰ فعلی و ۱٫۲ سال ۱۹۷۲ آن کشور یعنی به رقمی همچون ۱۶۰۰ دلار می رسد. با توصیف اجمالی شرایط فوق، به نظر می رسد فلسطین در طی دهه آینده با مسایل زیر روبه رو باشد:

- آسیب پذیری شدید نسبت به نوسانات اقتصادی؛

- وابستگی فلسطین به کمکهای خارجی؛

- شکاف سطح زندگی بین کرانه غربی و غزه؛

- بی ثباتی در تحرک نیروی کار؛

- فزونی گرفتن هزینه ها بر درآمدها؛

- گروگان ماندن سرمایه گذاری خارجی نسبت به بی ثباتی سیاسی؛

- گروگان ماندن اصلاحات بی فشار و

کمکهای خارجی؛ و

- روند پرافت و خیز اصلاحات.

نویسنده با الهام از آثار سیاسی

انتفاضه اول که به قرارداد اسلو انجامید،

پیش بینی می کند که آینده فلسطین را یکی

از دو سناریوی رقیب زیر تعیین خواهد کرد:

سناریوی اول: فلسطین تحت رهبری

عرفات؛ در این صورت عرفات تن به

اصلاحات نخواهد داد. احتمالاً بین ۵ تا ۱۰

سال دیگر عرفات در قدرت خواهد بود.

سناریوی دوم: فلسطین پس از

عرفات؛ در این سناریو، نحوه انتقال قدرت

بسیار مهم است (پذیرش نقش تشریفاتی

عرفات و ظهور نخست وزیر قدرتمند احتمال

خیرری است که نویسنده پیش بینی

می کرده است.)

اگر نحوه انتقال قدرت خشونت بار

باشد، سرزمین فلسطین با فاجعه مواجه

خواهد شد. اما چنانکه این تحول به طور

مسالمت آمیزی صورت گیرد، امید به

برون رفت از این اوضاع برای فلسطین بیشتر

خواهد شد. البته شرایط غزه و کرانه باختری،

فلسطینی های تبعیدی، و مسئله انتفاضه

دوم در چگونگی این تحول نقش خواهند

داشت. برخلاف گذشته، نیروی فعال انتفاضه

را «تنظیم فتح» همراه با عناصری از نیروهای

امنیتی دولت خودمختار، حماس، جهاد

اسلامی، و بقایای چپ فلسطینی به عهده

دارند. این در حالی است که تنظیم بازوی

اعلان نشده دولت خودمختار است. به کلامی

دیگر، چون سازمان آزادی بخش فلسطین به

عنوان نیروی هدایت گر انتفاضه دوم درآمده

است، پس عرفات نیز در پشت صحنه انتفاضه

دوم قرار دارد.

سومین چرخش اساسی در تحولات

فلسطین، از تغییر جهت گیری در نگرش

مردم فلسطین حکایت دارد؛ هزینه دار کردن

تداوم اشغال از طریق اعمال سیاست صبر و

تحمل، گسترش نقش فتح، دنباله روی نقش

حماس از فتح، حملات انتحاری به ساکنین

اسرائیلی سرزمینهای فلسطینی، بالا بردن

سقف درخواستها، و ابراز نارضایتی از

سیاست جانبدارانه آمریکا از جمله موارد بارز

در این تغییر جهت است. با این حال،

فلسطینی ها تصور می کنند آمریکا تنها

نیروی با ارزش برای ایجاد تحول در مسایل

فلسطین است.

مارک گازیروفسکی، محتوای مقاله

نرخ تورم زیاد» از ویژگیهای انقلاب ایران بوده است. در نتیجه، «درآمد سرانه ایران به سختی به ۴۰ درصد اوج خود در سال ۱۹۷۷ (دو سال قبل از انقلاب) می‌رسد.»

در حوزه سیاست خارجی، اعتدال به طور فزاینده‌ای بر رفتار کلیه جناحهای کشور حاکم می‌شود. با این حال، نسبت به بعضی از موارد هنوز اختلاف نظر وجود دارد. از جمله این موارد، وجود اختلاف نسبت به نظامی نگه داشتن عرصه سیاسی و علاقه گروه تندرو به تولید سلاحهای کشتار جمعی، رابطه با غرب، به ویژه آمریکا، مسئله صلح اعراب و اسرائیل و حمایت از گروه حزب الله در لبنان است. در مورد عراق، «عدید دوشیه»، استاد دانشگاه میامی در اوهایو، و «جودیت یافه» بحث خود را با این سؤال آغاز می‌کنند که «آیا باید شاهد ظهور صدام دیگری در عراق باشیم؟» این دو نویسنده سعی دارند از منظر جامعه‌شناسی سیاسی به این دو سؤال پاسخ گویند. پاسخ احتمالی آنان در مورد عراق چندان امیدوار کننده نیست. اگر شرایط فعلی بتواند راهنمای آینده پژوهی در عراق باشد، عراق ۲۰۱۵ هم مشابه سال ۲۰۰۰ خواهد بود، «با جمعیتی

خود را صرف پاسخگویی به این سؤال کرده است: «آیا جمهوری اسلامی می‌تواند جان سالم به در برد؟»

به نظر گازیروفسکی، به رغم تحولات گوناگون، چرخ اصلاحات در ایران به گردش درآمده است. وی اولین علت این تغییر را ناشی از تغییر بافت جمعیت می‌داند. نسل سوم انقلاب گروهی است که با نسلهای دوم و اول هم از لحاظ نسلی و هم از لحاظ آموزشی متفاوت است. این نسل به ویژه همراه با بخش قابل توجه خانمهای جوان تحصیل کرده به عنوان سدی عظیم در مقابل عقب‌گرد ایستاده است. نه جمهوری اسلامی می‌تواند بدون خدشه‌دار شدن مشروعیت سیاسی از گرایش خیل عظیم جوانان به تحصیل‌جویی به عمل آورد، و نه می‌تواند به خواست این بخش گسترده بی‌توجه باشد. اولین جلوه این تحول را می‌توان در شهری شدن بیش از ۶۰ درصد جمعیت کشور دید که محیط روستا را برای حضور خود تنگ می‌بیند.

در مقابل این تغییر پایگاه فرهنگی، «اقتصاد ایران از ابتدای انقلاب بسیار ضعیف عمل کرده است، رشد کم و یا منفی همراه با



که بیش از ۵۰ درصد آن زیرشانزده سال خواهند بود. با چنین وضعی، حلقه های اجتماعی متحد مرکزی به وجود خواهد آمد که در مرکز آن صدام حسین به عنوان نیای بزرگ کشور و منبع هر نوع قدرت، دارای نفوذ و منزلت خواهد بود. جریان قدرت از

مرکز - صدام - نشأت خواهد گرفت و از طریق فرزنداناش به دیگر حلقه های قدرت (خانوادگی و قومی از تکریت، سنی های عرب، گارد ریاست جمهوری و حزب بعث) و با اعمال کنترل، ارباب، سرکوب و کیش

شخصیت بر عراق حکومت خواهد کرد. بعضی از صاحب نظران مدعی هستند که با وجود شکافهای قومی - فرقه ای، اوضاع بد اقتصادی، و جمعیت جوان زیر شانزده سال،

نمی توان امید داشت که عراق بتواند در کوتاه مدت به کشوری دموکراتیک تبدیل شود.

«گریگوری اف گیز» و «جیل کریستال» به بحث و بررسی مسایل سیاسی کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس پرداخته اند.

(متأسفانه گیز به رغم حضور در بسیاری از کنفرانسهای وزارت امور خارجه، از جمله معدود محققین آمریکایی هایی است که از

خلیج فارس به نام مجعول خلیج عربی یاد می کند.) این دو نویسنده با تأکید بر اهمیت عربستان سعودی، سعی دارند به بررسی ماهیت، روندها، و گام تغییرات احتمالی در عرصه سیاسی - اجتماعی کشورهای خلیج فارس بپردازند.

در خصوص عربستان سعودی، نویسندگان مقاله حاضر مدعی هستند در ارزیابی و فهم زندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی عربستان باید به وجود دو پویش تغییر مهم عنایت شود:

۱. تغییر تدریجی و مستمری که از جریانات حاضر سرچشمه می گیرد. این تغییرات بارز هستند، اما نتایج ناشی از آن مطلق نیست؛ و

۲. تغییرات دفعی، شدید و ناگهانی. به نظر نویسندگان، تغییرات تدریجی پنج حوزه زیر را در بر می گیرد: جمعیتی، آموزشی، مخالفت سیاسی، بخش خصوصی، و خسانواده سلطنتی. تحولات جمعیت شناختی نیازمند آن است که خانواده سلطنتی در بافت جامعه تخصصی کشور ادغام شود. اما جهت گیریهای دو گروه از سعودی های باقی مانده در عرصه سیاسی و

مهاجر به عرصه اقتصادی به ترتیب سیاسی- اسلامی و اقتصادی خواهد شد. زمانی که این جمعیت با آموزش مدرن آشنا شوند، باید فضای سیاسی پاسخگو به نیازهای فزاینده و نقاد جامعه باز شود. نوع مخالفت‌های بخش غیر تحصیل کرده و سنتی، حول محور مباحث مذهبی متمرکز خواهد بود. اما پیچیده‌تر شدن فضای فرهنگی، زمینه را برای ظهور احزاب مخالف سیاسی دیگر فراهم خواهد کرد. ظهور بخش اقتصادی جدید، شرایط سیاسی را از دو جهت تغییر خواهد داد. آنانی که به داخل کادر سیاسی جذب می‌شوند، از درون و آنانی که در بیرون فضای سیاسی خانواده حاکم باقی می‌مانند، از بیرون عرصه سیاسی را برای باز شدن در فشار قرار خواهند داد. سرانجام همپا با رشد فزاینده جمعیت، خانواده سعودی نیز پرجمعیت‌تر خواهد شد. در نتیجه این تحول و با گسترش تعداد لایه‌های فامیلی به درجات دورتر، خانواده حاکم مجبور است تا برای خانواده و وارثین سلطنت تعریف جدیدی ارائه دهد. این تغییر همراه با تحولات دیگری که در این پاراگراف ذکر شد، چنان مشهود هستند که رهبران عربستان به

طور فزاینده‌ای خود را برای پرداختن به آن آماده می‌کنند. برخلاف این تحولات تدریجی، مسایلی همچون نوسان قیمت نفت، مسئله جانشینی و تغییر شرایط خارجی به صورت دفعی و ناگهانی بروز می‌کنند. اما به نظر نمی‌آید که حتی این تحولات بتوانند بر ثبات این کشور سلطنتی چندان تأثیر بگذارند. اما چهار عمل دیگر می‌تواند به نحوی چشمگیر بر سرنوشت آینده کشور تأثیر بگذارد. این موارد عبارتند از: مسئله زنان، مسایل مالی، اموال شخصی و تفرقه در خانواده سلطنتی. پیش‌بینی نویسندگان این است که اگر حادثه پیش‌بینی نشده‌ای در عربستان اتفاق افتد، در آن صورت معلوم نیست که آمریکا بتواند بر گرایش ثبات بخش رژیم عربستان بر تحولات منطقه امیدوار باشد. احتمال کمی دارد که هر یک از تغییرات غیرمستمری که در بالا ذکر شد، بتواند به تغییر انقلابی رژیم در عربستان بینجامد. اما بحران‌های هم‌زمان مالی، خانوادگی، و سیاست خارجی می‌تواند به ظهور یک سناریوی خطر ساز برای تغییر رژیم بینجامد، البته بخت وقوع این تصادف و هم‌زمانی

بسیار کم است.»

شرایط کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس بسیار شبیه عربستان سعودی است، اما به نظر می‌رسد تا سال ۲۰۱۵ به لحاظ افت قیمت نفت، دولتهای منطقه نتوانند به آسانی سیاستهای ریاضت‌کشانه را به اجرا گذارند. اما نکته مهم این است که این کشورها تا چه حد قادرند ساختار اقتصادی خود را متنوع کنند. حتی در صورت موفقیت، شکاف طبقاتی که از این تحول ناشی می‌شود، جو آرام کشورهای منطقه را دچار بحران خواهد کرد. به علاوه، بحث تقابل و یا تعامل ارزش عرفی - ابزاری با ارزشهای غایت‌مدار قدسی پیشینی از مسایلی است که حل آن در قدامت و قواره کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس امروز نیست. نمی‌توان رشد اقتصادی امروز در کشورهای حاشیه خلیج فارس را ناشی از شکوفایی اقتصاد سرمایه‌داری و بازار در این کشورها دانست. از لحاظ اجتماعی، آینده کشورهای خلیج فارس درگیر تعامل و یا تقابل دو گروه اجتماعی، ذی‌نفع و هویتی خواهد بود. گروههای ذی‌نفع حول محور اقتصادی مرفه‌تر قشر اجتماعی سامان‌دهی می‌شوند.

وجود نیروی کار خارجی هم بر پیچیدگیهای اجتماعی کشورهای منطقه می‌افزاید. در کنار این گروه اجتماعی، گروههای هویتی قرار دارند که در قالب قبیله، فرقه، جنسیت، یا نسل مطرح هستند. «تمام این گروههای هویتی در آینده این کشورها نقش مهمی ایفا خواهند کرد.» گرایشهای اسلامی و لیبرال دو نیروی قدرتمندی هستند که می‌توانند به نحوی چشمگیر بافت هویتی موجود را تهدید کنند. اما به نظر می‌رسد در ۱۵ سال آینده تغییر چشمگیری در منطقه خلیج فارس رخ نماید که عرصه سیاسی این کشورها را به طور انقلابی تغییر دهد.

«استیو اسپینگل» شاید به عنوان پرنفوذترین عضو هیأت علمی دانشگاههای آمریکا است که به طور فعالانه و عملی درگیر مسایل خاورمیانه شده است. او که چند سالی است رهبری گروه مذاکراتی خط دوم منطقه‌ای را به عهده دارد، به طور عمیقی به مسایلی چون امنیت منطقه‌ای، صلح اعراب و اسرائیل، دموکراتیزه شدن عرصه سیاسی و کنترل تسلیحات کشتار جمعی در منطقه علاقه‌مند است. در این مقاله، اسپینگل توجه خویش را به کنترل سلاحهای کشتار جمعی

معطوف نموده است. وی مدعی است پایان جنگ سرد حجم مشکلات امنیتی و هزینه کم تسلیحات کشتار جمعی بسیاری از بازیگران خاورمیانه را به کسب این نسل از تسلیحات علاقه مند کرده است. پیش بینی این صاحب نظر و فعال سیاسی این است که اگر ایران و عراق مهار نشوند، به هر نحو تا سال ۲۰۱۵ به نوعی تسلیحات غیرمتعارف دست خواهند یافت. در خصوص عراق، به نظر می‌رسد ۶ هزار فقره از تسلیحات شیمیایی در سال ۱۹۹۸ در اختیار داشته که مورد استفاده قرار نگرفته است. پیش بینی اشپیگل این است که به محض رفع تحریم عراق خود را به تسلیحات مزبور و وسایل پرتاب آن مسلح خواهد کرد.

علاوه بر ایران و عراق، اشپیگل به برنامه تسلیحات کشورهای چوچون لیبی، سوریه، اسرائیل و مصر پرداخته است. به نظر او، خاورمیانه بیش از هر منطقه دیگر مستعد توسعه و تکثیر سلاحهای کشتار جمعی است. اما دست یابی این کشورها به این نوع تسلیحات به شدت تحت تأثیر چند عامل اساسی است. پیشرفت و یا عقب افتادگی فناوری به عنوان مهمترین عاملی است که بر

روند تکثیر و یا منع تکثیر سلاحهای کشتار جمعی در منطقه تأثیر دارد. پس از این عامل، نقش نا امنی و رقابتهای منطقه‌ای، کمکهای خارجی، کاهش کمکهای خارجی آمریکا، و اعتقاد به ناتوانی آمریکا در حفظ امنیت منطقه از عواملی است که در تسریع تکثیر سلاحهای کشتار جمعی نقش خواهد داشت. با گرایش منطقه به توسعه سلاحهای اتمی می‌توان شاهد تحولات نامطلوبی در منطقه بود. ترس امنیتی بیش از هر کشور دیگری اسرائیل را به سوی درگیری با کشورهای مزبور خواهد کشاند. با این مفروض که عراق، ایران و اسرائیل تسلیحات کشتار جمعی خود را به همراه چند کشور دیگر همچون مصر، لیبی، سوریه و الجزایر تکمیل کنند، منطقه خاورمیانه به شدت در معرض بی ثباتی نظام چند قطبی قرار خواهد گرفت. یکی از راههای برخورد با این مشکل در کلام تلویحی اشپیگل، ایجاد نظام هزمونی منطقه‌ای است: یکی از راههای کاهش مشکل چند قطبی این است که آمریکا با کمکهای خود به یاری آن دسته از کشورهایی بشتابد که داوطلب مقابله با مهاجمین احتمالی علاقه مند به کاربرد این نوع از

تسلیحات هستند.» در غیر این صورت، آمریکا باید آماده آن باشد که این تسلیحات در اختیار گروه‌های تروریستی قرار گیرد که مایلند از آن علیه شهروندان و منافع آمریکا استفاده کنند. این خطر تا سال ۲۰۱۵ بیش از پیش افزایش خواهد یافت. خطر عمده تروریسم با سلاح‌های کشتار جمعی در این است که با کاربرد سلاح ضد موشک یا استراتژی ضربه دوم هم نمی‌توان با آن مقابله کرد. توصیه اسپیکر به سیاستمداران آمریکایی این است که برای ایجاد منطقه ای امن‌تر که دارای میزان کمتری از تسلیحات کشتار جمعی باشد، ایالات متحده باید به خط مشی‌های زیر روی آورد:

- تشویق کشورهای منطقه به احتراز از تولید سلاح‌های کشتار جمعی؛
- محدود کردن انتقال فناوری به منطقه؛
- تعبیه مکانیسم‌های جهانی برای کنترل سلاح‌های کشتار جمعی؛
- به کارگیری تحریم و فشار بین‌المللی برای تنبیه خاطیان؛
- کاربرد ابتکارهای صلح؛
- تقویت انگیزه‌ها و باورهای لازم

مبنی بر اینکه تولید سلاح‌های کشتار جمعی نمی‌تواند تضمین‌کننده امنیت کشورهای منطقه باشد.

- جودیت یافه، ویراستار کتاب، در مقاله اختتام بخش به کتاب، به ترکیب سه مؤلفه اساسی سیاست خارجی آمریکا در سه مجموعه زیر منطقه ای می‌پردازد:
- محصور کردن تلاش ایران در صدور انقلاب خویش (از زبان خاتمی؛ از زبان عدالت خواهی، مقابله با یک جانبه‌گرایی)
- مقابله با تهدید فزاینده تروریسم بین‌المللی از لبنان که مورد حمایت کشورهای چپ‌گرای ایران و سوریه است؛ و
- محدود کردن تهدیدات نسبت به

- دسترسی غرب به نفت منطقه.
- به نظر یافه، در هر سه مورد فوق، ایران به عنوان یک عامل فعال مطرح است. او همچنین تأکید می‌کند «به رغم تلاشهایی که برای تدوین سیاستی کمتر خصامه‌آمیز در رویکرد به ایران» در دست شکل‌گیری بود، مسایلی همچون «حمایت ایران از تروریسم جهانی (حمایت عملی از انتفاضه و حزب الله)، تلاش برای کسب سلاح‌های کشتار جمعی (به‌خصوص موردی که برای

مدتها کتمان شده بود و بعد توسط خاتمی مطرح شد)، و مخالفت با روند صلح، از جمله در قضیه کارین - A موجب شد تا کنگره آمریکا به تداوم تحریمها علیه ایران رأی دهد. در خصوص کشورهای غرب خاورمیانه از جمله مصر، لیبی، الجزایر، مراکش، تونس و موریتانی مشکلات منطقه ای چندان تغییر چشمگیری نخواهد داشت؛ مصر نویدبخش ترین و رام نشدنی ترین سیاست را تا ۲۰۱۵ خواهد داشت، در الجزایر تحولات چندان امید بخش نخواهد بود، نسبت به تحولات مراکش باید خوش بینی احتیاط آمیزی داشت، و چشم انداز لیبی نیز دلسرد کننده است. در شرق خاورمیانه مشخص نیست جایگاه آمریکا پس از صلح چه خواهد بود. زیر منطقه شرق خاورمیانه مشتمل بر اسرائیل، اردن، سوریه و فلسطین، در آینده درگیر مشکلاتی همچون هویت ستیزه جو، حقانیت سیاسی و امنیت و در زمینه مسایل ملایم سیاسی همچون اقتصاد خواهد بود. البته مسایل جمعیت شناختی زمینه ساز بحرانهای هویت در این بخش از خاورمیانه خواهد بود. صلح و جنگ اعراب و اسرائیل

بیش از هر چیز دیگر بر منافع آمریکا تأثیر خواهد گذاشت.

در حوزه خلیج فارس، مهمترین دغدغه فکری غرب مشتمل بر مشکل صدام، نفت، و همچنین سیر کشورهای این حوزه است.

- اقتصاد کشورهای مزبور همانند گذشته مبتنی بر نفت و گاز خواهد بود.

- رشد جمعیت و ظهور نسل جدید، جلوه های پساتاریخی به منطقه می دهد که گذشته را به یاد نخواهد آورد.

- اگر به تحولات جمعیت شناختی توجه شود، رفاه مردم منطقه در خطر خواهد بود.

- سرزنش دشمن فرضی مهمترین ابزار حکومت های منطقه برای توجیه ناکارآمدی خود خواهد بود.

- مسایل مربوط به دولت اجاره ای از جمله استقلال دولتها از ملتها باقی خواهد ماند.

در خصوص عراق باید گفت که آینده تحولات این کشور بسیار پر تلاطم خواهد بود. ایران در جریان گذاری است تحمیلی و نه خود جوش، این گذار بس چشمگیر موجب

تحولات سیاسی بسیار شگرفی در منطقه خواهد شد. این تحولات جملگی می‌طلبند تا آمریکا بیش از پیش به بازسازی خط مشی سیاست خارجی خود نسبت به این منطقه بپردازد.

آن مالکوفسکی مقاله خود را به صورت پسانوشتاری بر کتاب حاضر تحت عنوان «اسرائیل و ترکیه: روابط استراتژیک یا اتحاد مقطعی» به نگارش درآورده است. به نظر نویسنده، گرچه ترکیه از همان آغاز با اسرائیل روابط سیاسی داشت، اما ایجاد روابط استراتژیک با کشور مزبور از سال ۱۹۹۰ آغاز شد. این کشور اسلامی که در گذشته حمایت بی‌دریغ خود را نثار اعراب می‌کرد، به یک باره با چرخش سیاست خارجی خود، جریان تحولات منطقه‌ای را دچار دگرگونی قابل توجه کرد. نکته مهم این است که ترکیه هم‌زمان با این اقدام، جریان روابط خود با کشورهای اسلامی از جمله ایران را محدود کرده است. با عنایت به این تقابل، به نظر می‌رسد که:

- همکاری‌های ترکیه و اسرائیل به دلایلی استراتژیک صورت گرفته است. اسرائیل به یمن این همکاری می‌تواند به

اهداف زیر نایل آید:

آزمایش تسلیحات هوایی خود در خاک ترکیه، جمع‌آوری اطلاعات امنیتی علیه دشمنان خود همچون عراق، ایران و سوریه، گسترش بازار فروش تسلیحات، دست‌یابی به بازار قفقاز و آسیای مرکزی، و رفع انزوا. در مقابل، ترکیه هم می‌تواند توان نظامی خود را گسترش دهد، و در مسایل نرم‌افزاری همچون حقوق بشر و کسب اطلاعات امنیتی از همکاری اسرائیل بهره‌جوید.

- ترکیه و اسرائیل نظرات متفاوتی نسبت به بعضی از مسایل امنیتی در منطقه دارند.

- روابط استراتژیک اسرائیل و ترکیه دارای محدودیتهایی از نوع خود هست.